

روایت و درایت و کتابت شیخ کفعمی

در دستنوشتی از صحیفه شریفه سجّادیه علیّه

نقد و بررسی کتاب

جویا جهانبخش



شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی - رضوان الله تعالی علیه -، از علمای بنام شیعه امامیه - اعلی الله کلماتهم - که در سده نهم هجری می زیسته است، در جامعه شیعه، نزد عموم اهل دیانت به «نام» شناخته است؛ و این، به برکت نقلهای فراوان جناب حاج شیخ عباس محدث قمی - قدس الله روحه العزیز - است که در کتاب شریف مفاتیح الجنان، بارها و بارها، از مؤلفات عبادی و نیایشی جناب شیخ کفعمی نقل قول فرموده و نام آن بزرگوار را از برای عموم مؤمنان و مستفیدان مفاتیح الجنان آشنا گردانیده است. لیک افسوس و هزار افسوس که توده شیعیان فرهنگمند و کتابخوان از شیخ جلیل القدر کفعمی بیش از همین «نام»، نشانی نمی شناسند؛ و اگر جسارت نباشد، کثیری از دانش آموختگان علوم دینی و حتی برخی از کسانی که سالها به تحصیل در مدارس سنتی پرداخته اند و به زبانی دستاربندان نیز درآمده و - بر حسب اصطلاح شایع - در زمره «اهل

۱. بحمد الله تعالی در همین کتاب مستطاب که طی قلم انداز حاضر از آن سخن خواهیم گفت، سندی معرفی شده است (نگر: ص ۱۶۳ و ۱۶۴) که علی الظاهر زاینده ایهام و تردید از تاریخ ولادت و وفات جناب شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی - طیب الله ثراه و جعل الجنة مثواه - است و منسلم می داند که ولادت آن فقید، به سال «۸۲۳»، و درگذشت او، به سال «۹۰۵» هـ. ق بوده است.

الصحيفة السجّادية الكاملة (للإمام زين العابدين علي بن الحسين - عليهما السلام -) / نسخه برداران دستخط ابراهیم بن علی کفعمی مؤرخ ۸۶۷ هجری قمری (از مجموعه سیدجلال الدین یونس)، با مقدمه سید محمدحسین حکیم، ج ۱، قم: بنیاد محقق طباطبائی و تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۴ هـ ش، شمارگان ۸۰۰ نسخه.

چکیده: نویسنده یادداشت حاضر را به بهانه انتشار نسخه برگردان کتاب صحیفه سجّادیه به دستخط شیخ کفعمی که از سوی بنیاد محقق طباطبائی و سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران چاپ شده، به رشته تحریر در آورده است. نویسنده در این نوشتار، در راستای معرفی این اثر، پیرامون ویژگی های نسخه مذکور که محمدحسین حکیم مقدمه ای بر آن نگاشته، سخن به میان می آورد.

کلیدواژه: شیخ کفعمی، کتاب «الصحیفه السجّادیه الکامله»، صحیفه سجّادیه، محمدحسین حکیم، معرفی کتاب.

انتشار یافته است؛ و در واقع، بین الدفتین، بر دو کتاب اِشتمال دارد:

نخست، همین مقدمه مشروح و مبسوط که زین پس بی شبهه یکی از منابع شایان رجوع و بهره جویی از برای همه کسانی خواهد بود که بخواهند کاری جدی و جاندار درباره صحیفه سجّادیه (ع) به سامان رسانند.

خوض در سرگذشت مامنامه های فرهنگ آفرین اسلامی در درازنای عمر تمدن مسلمانان و کاوش در گوشه گوشه گنجینه های بیشمار حکایتگر این سرگذشت، در گرو بذلِ جهد و وقت و التزام به صبر و عزمی است که در پژوهشیان روزگار ما، نادر به هم می رسد؛ و آقای سید محمد حسین حکیم - وَفَّقَهُ اللهُ تَعَالَى لِمَرْضِيهِ وَجَعَلَ يَوْمَهُ خَيْرًا مِنْ مَاضِيهِ -، باید به خود ببالد و از این بخت نیک و روزگار دمساز که در کار پژوهیدن دستنوشتهای صحیفه شریفه و نگارشهای پیرامونی آن، روزی او گردیده است، خداوند سبحان را سپاسها بگزارد.

از برای وقوف بر فراخنای تَتَبُّع و سَعَهُ قَلَمِرو گنجکاواییهای آقای حکیم، تنها نگاهی به فهرست دراز و فراگیر منابعی که موردی استفاده نامبرده بوده است، بسنده است و به قول حکیم نظامی گنجه ای - عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ - «آن کس که ز شهر آشنائی است / داند که متاع ما گجائست».

و اما کتاب دُوم، همانا تصویر (نسخه برگردان / چاپ عکسی) روشن و خوانا و رنگی متن شریف دستنوشته صحیفه سجّادیه - ع - مَوْزَخ ۸۶۷ هجری قمری است که جناب ابراهیم بن علی کفعمی کتابت فرموده است و به تعبیر موجز و کوتاه و چابک و دلخواه مرحوم مفتی محمد عبّاس شوشتری - طَيِّبَ اللهُ تُرَاه - (در یادداشتی که بر اوراق آغازین این دستنوشته قلمی فرموده):

... سِرِّ خَفِيِّ لَوْ أُرِدَتْ بَيَانُهُ

فَصَحِيفَةُ حَقَّتْ بِحَقِّ الْكَفْعَمِيِّ

(ص «ند»).

دستنوشته حاضر، تنها دستنوشته صحیفه شریفه نیست که مرحوم شیخ تقی الدین ابراهیم کفعمی به شرف کتابت آن نائل گردیده است. دستنوشته دیگری از صحیفه که آن را نیز شیخ کفعمی کتابت کرده است (مَوْزَخ ۸۵۶ هق)، در نجف اشرف موجود است این دستنوشته که حواشی توضیحی فراوان دارد، در ریغ که به افتادگیهای معتنابه دچار آمده است و کامل نیست (نگر: ص ۱۲۷ - ۱۳۰). نسخه دیگری از صحیفه هم به قلم شیخ کفعمی در البکد الامین او مندرج گردیده است (نگر: ص ۱۳۰ - ۱۳۲).^۵

۴. بخوانید: «او»!

۵. به شرحی که سالها پیش، زیر عنوان «تحریف البکد الامین» در مجله گزارش میراث (دوره ۲، ص ۲، ش ۱۹ و ۲۰، ص ۱۸)، نوشته ام، در بعضی چاپهای امروزی البکد الامین، صحیفه شریفه را از آن کتاب گرامی حذف کرده اند!

علم» به شمار می آیند،^۲ جز نام یکی دو کتاب عبادی و نیایشی جناب شیخ کفعمی را نشنیده و از پایگاه بلند شیخ کفعمی در نقل و تدوین و تحقیق موارث اسلامی و از پهنا و ژرفای خدمات فرهنگی و دینی این مرد بزرگ هیچ آگاهی روشنی ندارند.

باز افسوس و هزار افسوس که چنین مجهول القدر ماندگان و قدر نادیدگان در میان بزرگان و «ذوی الحقوق» بسیارند^۳؛ و شیخ کفعمی، تنها یکی است از آن بسیار.

از جناب شیخ کفعمی یادگارهای فرهنگی و علمی کرامندی بر جای مانده است که یکی، از آنها، دستنوشته است از صحیفه سجّادیه - ع - مَوْزَخ ۸۶۷ هجری قمری که اینک در مجموعه مخطوطات آقای سید جلال الدین یوئسی (باشنده قم) نگاهداری می شود و یادداشت حاضر، به بهانه انتشار نسخه برگردان بسیار نفیس و دل انگیز آن - که با طبع و تجلیدی سزآمد از سوی بنیاد محقق طباطبائی (در قم) و سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران (در تهران) چاپ و پخش گردیده است -، سَمَتِ تَحْرِیرِ می یابد.

نسخه برگردان یادشده، با عنوان «الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ الْكَامِلَةُ (لِلْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ - عَلَيْهِمَا السَّلَام) - / دستخط ابراهیم بن علی کفعمی مَوْزَخ ۸۶۷ هجری قمری» با مقدمه پژوهشیانه مشروح و مبسوطی به قلم نسخه پژوه جوان و امید آفرین، آقای سید محمد حسین حکیم،

۲. اینکه اینسلاک در سبک «أهل علم» را از توتی به زنی دستار بندان مؤخر داشتیم، البته شاید برای ناآشنایان به معنای اصطلاحی «أهل علم» قدری شگفت باشد؛ لیک أهل اصطلاح می دانند که در مُعَارَعات این تقدیم و تأخیر خطائی نکرده ام و اصطلاح «أهل علم» در این کاربرد آن معمولاً به خصوصی دانش آموختگان مُتَزَيِّی به زنی دستار بندان اطلاق می گردد؛ نه هر دانش آموخته، حتی اگر دانش آموخته علوم دینی باشد؛ و البته «لا مُشَاخَّةَ فِي الْإِصْطِلَاحِ»! بل به قول مولوی بلخی: هندیان را اصطلاح هند مدح / سندیان را اصطلاح سبند مدح!!

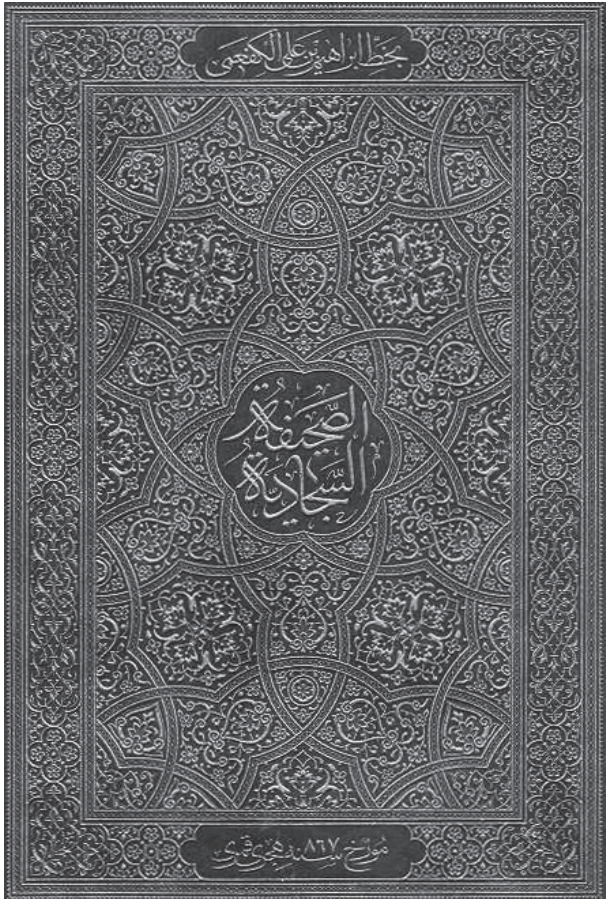
خداوند خرم و خندان بداراد آقای سید کمال میرخلف را که گویا به نقل از مرحوم أستاذ محمود شاهرخی نقل می کرد که:

نزد یکی از علما، مبلعی از اوصاف و مناقب دانشور بسیار دان و مجاهد عالی مقام، جناب أستاذ «مقدّرضا حکیمی» - دامت برکاته - سخن گفتم و سبویق درخشان مُشَاخَّرِ اِلَیْهِ را در حوزه علمیه خراسان - سید الله آرکانها - بر شمردم و از آثار قلمی و متأثر علمی و دینی أستاذ وصفها کردم. مُخَاطَبِ محترم، در پایان، و پس از استماع این تفصیل، فرمود: «ایشان أهل علم هم هستند؟»؛ و من - که با مُفَاوِدِ این اصطلاح آشنا بودم - گفتم: «خیر، [ایشان محقق و نویسنده و مُتَفَكِّرِ و ریاضت و صاحب نظر در چند حوزه علمی و فرهنگی هستند، ولی] أهل علم نیستند!» و همه می دانند که آن مرحوم راست گفته بود! چه «علامه» ی حکیمی - حَفِظَهُ اللهُ وَزَعَاهُ -، بر خَسْبِ آن اصطلاح، «أهل علم» نیست!

۳. البته امیدوارم این تذکار مُخْلِص، مصداق ترانه آموزانیدن به جماعت سیر که نوبشان جرفه ای! نباشد، و باعث نشود تا مثلاً فردا روزی فلان مبلّغ از پول بی زبانِ نفت در کنگره بزرگداشتی به نام شیخ کفعمی، و به اسم «کار فرهنگی»، هذر گردد، و بدین عنوان، اسباب سور و سفره مخادی می که دانم و دانی! فراهم شود، و چیزی از این «خوان یغما» نیز - علی الرّسم فی أمثالها! - نصیب فرهنگ و فرهنگیان راستین نگردد!

کور که نیستیم! ... دیده اید و دیده ایم که غالب این مجالس ترحیم! که - زیر نام «کنگره» و «سمنار» (و این شینت، قُل: «سمی نهار!») و «همایش» (از: «هم آمدن»!) و «گردهمائی» (۱۴) و ... - از برای معشّر ماضین، مُنقَدِم می شود، مصداق بیست منقول از مرحوم قائم مقام است که گفته بود:

معشوقه به نام من و کام دگران است
چون غره شوال که عید رمضان است!



این گونه بحثها و ناپدید کرانگی شان، آن گاه هویداتر می شود که همین «سیرتاریخی صحیفه پژوهی تا سده ۱۲ ه. ق» را که در ضمن نوشتار آقای حکیم (ص ۱۷-۸۵) گزارش گردیده است، از نظر بگذرانیم و از این همه پویائی تحسین برانگیز و نشاط عالمانه در استیكتاب و نشر و تحقیق صحیفه شریفه که عالمان گوناگون به عرصه ظهور رسانیده اند - و حتی برخی چون شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی (۱۰۷۵-۱۱۲۱ ه. ق) به طور رسمی به «تدریس» صحیفه شریفه مفتخر و کامیاب بوده اند (نگر: ص ۳۷، هامش) - به إعجاب آئیم و بدانیم در سخن گفتن از فراز و فرود کار امثال کفعمی و عیارسنجی آن، چه منابع پُشمار و دستنوشتهای بسیار و قیل و قال های بی اندازه ای را باید ملحوظ داشت، و متن شناسی صحیفه چه کارنامه پُربگ و باری در پس، و به همین تناسب، چه راه دُشواری در پیش دارد.

خداوند متعال، آقای سید محمد حسین حکیم را پاداش نیک دهد که با چنین گزارشی یاد سلف صالح و مجاهدتهای فرهنگی ایشان را که نمونه ای از آن، همین دستنوشته مَصْحَحِ مُحَشَّای کتابت کرده شیخ کفعمی است، زنده کرده و از این راه، بر ذمت امثال این کمین خادم کتاب و سُنَّت - عَفَا اللهُ عَنْهُ! - که غاشبه دوستداری صالحان را امیدوارانه بردوش می کشد، حقی بزرگ یافته اند!

رجامندم خواننده محترم مراتب قدردانی مرا از زحمتی که آقای حکیم

هریک از این نُسخ سه گانه، نه تنها نمودار کتابت که آینه روایت و درایت مرحوم شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی - طاب ثراه - نیز هست. شیخ کفعمی در ساماندهی این نُسخه ها، نه یک رونویسگر ساده، که - با توجه به دانش ادبی و بضاعت لغوی و پایگاه مُحدِّثانه اش -، مُحَشَّی و شارح متن و مُصَحِّحِ نَص نیز بوده است (نگر: ص ۱۳۲-۱۳۶) و آقای حکیم، کفعمی را «أولین کسی «دانسته اند» که کوششهایی برای تصحیح صحیفه سجدایه به گونه انتقادی انجام داده است» (نگر: ص ۱۳۳ و ۱۳۴).

به هر روی، کوششهای صحیفه پژوهانه شیخ کفعمی و از جمله، ضبط نُسخه او، از روزگار صفویان به این سو، مورد توجه و عنایت علمای بزرگوار امامیه - قَدَّسَ اللهُ أَسْرَارَهُمْ - بوده است، و اینجا و آنجا از آن یاد و بدان استناد کرده اند (نگر: ص ۱۳۶-۱۴۰).

همین دستنوشته مُوَرَّخِ ۸۶۷ ه. ق که امروز تصویر مبارکش روشنی بخشِ دِل و دیده ماست، و در مجموع، شامل ۵۸ دُعاست، و نسبت به روایت مشهور مُتَدَاوِل، چهار دُعَا افزون دارد (سنج: ص ۱۴۱-۱۴۳)، از پیش از ۱۱۳۰ ه. ق در هندوستان بوده است و از بعضی علمای نامی شیعی هند، یادداشتهایی دارد. از همین یادداشتها و دیگر اسناد و شواهد موجود برمی آید که دستنوشته حاضر بسیار مورد توجه عالمان هندوستان بوده و بعضی نُسخه های صحیفه شریفه که در آن بلاد کتابت گردیده، با استفاده بلاواسطه یا مع الواسطه از همین دستنوشته، مورد مقابله و تصحیح قرار گرفته است (نگر: ص ۱۴۶-۱۵۷).

در باره ویژگی های نُسخه شناختی این دستنوشته و حواشی و یادداشتهای آن، آقای حکیم در نوشتار خود بشرح سخن گفته اند.

سواي صحیفه شریفه، یادگارهای دیگری از رونویسگریهای شیخ کفعمی بدست است و آقای حکیم حوصله مندانه درباره ویژگیهای دیگر نُسخ کتابت شده بردست آن بزرگ هم گفت و گو کرده اند (صص ۱۲۴-۱۲۶).

چه نیکوست این شیوه تدقیق و تأمل در دستنوشتهای برجای مانده از عالمان بزرگ، مورد تقلید قرار گیرد و مخطوطات عالم نویسی پُشماری که در کتابخانه ها پراکنده است، به همین ترتیب، محل مُدَاَفَه واقع شود، تا بصیرت ما در بهره وری از دستنوشتهای کهن فزونی گیرد و آئینها و شیوه های نسخه نویسی و کتاب پردازی گذشتگان هم معلوم ترمان گردد.

در خصوص این دستنوشته - و اقران آن -، شاید آنچه از پس این همه، درخور کاوش و تأمل بیشتر باشد، بحث محتوایی و انتقادی در ضبط نَصِ صحیفه راوی رونویسگر (در این مورد: شیخ کفعمی) و حواشی آن است که خود مجال و مقالی علی جده طلب می کند. فراخنای دامنه

«به نظر من یکی از دلایل اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه، همین شخص است که در سالهای آخر عمر با پراکندگی حواس و خلط بین عبارات، دعاها را برای راویان بعدی حدیث کرده بود.» (ص ۲۲، هامش).

پنداری که آقای حکیم، در استنباط از واژه «تخلیط»، در این مقام، به راهی رفته‌اند و از این اصطلاح معنائی برداشت کرده‌اند که - به گمان من - صواب نباشد.

یکی از مدلولهای واژه «تخلیط»، هذیانگویی و ژاژخانی و پریشان‌بافی است. واژه «تخلیط»، بدین معنی در متنهای قدیم پارسی نیز راه یافته و به کار رفته است؛ آنسان که مولوی بلخی در مثنوی معنوی گفته:

دَزه ای از عقل و هوش ار با مَسْت
این چه سودا و پریشان‌گفتن است؟!
چونکه مغز من ز عقل و هوش تهیست
پس گناه من درین تخلیط چیست؟!^۶

و

... باز گفتمی دور از آن خو و خصال
اینچنین تخلیط، ژاژ ست و خیال
از آواز این خود مُحالست و بعید
کو یکی دریاست قعرش ناپدید...^۷

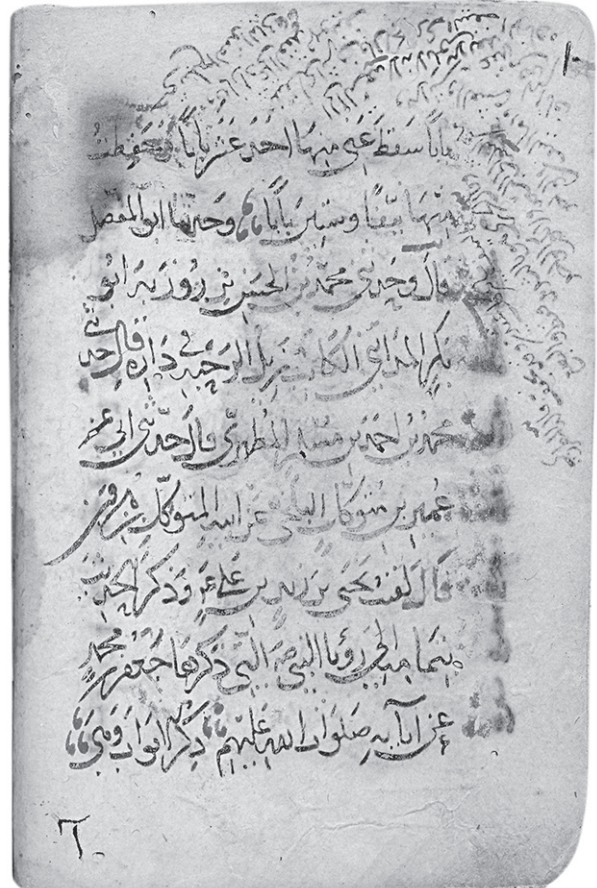
اما این «تخلیط» که ابوالفضل شیبانی راوی و مُحدِّث را بدان منسوب داشته‌اند، یعنی چه؟ این چه نوع از هذیانگویی و ژاژخانی و پریشان‌بافی و.. است؟ آیا اختلال حواس است، یا انحراف از قول حق، یا در آمیختن اقوال حق و باطل، یا..؟

شیخ جلیل دیرینه‌روز و رجالی بلند پایه، شیخ ابوالعبّاس أحمد بن علی نجاشی (۳۷۲ - ۴۵۰ هـ) - اَعْلَى اللَّهِ مَقَامَهُ الشَّرِيف -، در کتاب گران ارز فهرست أسماء مُصَنِّفِي الشَّيْخَةِ، معروف به: رجال النجاشی، ابوالفضل شیبانی را اینگونه شناسانیده است:

«محمّد بن عبدالله بن محمّد بن عبدالله بن البهلُول بن هَمّام بن المطلب بن هَمّام بن بحر بن مطربن مُرّة الصغری بن هَمّام بن مُرّة بن دهل بن شیبان، ابوالفضل»

كان سافر في طلب الحديث عمره، أصله كوفي، وكان في أول أمره ثبًا ثم خلط، ورأيت جُل أصحابنا يعجزونهُ ويضعفونهُ

له كتب كثيرة، منها: كتاب شرف الثربة، كتاب مزار أمير المؤمنين -



کشیده‌اند، حمل بر تعارفات مرسوم یا مبالغات معمول نفرماید که: اولاً، مرا با مُشَاراً إليه خصوصیتی نیست تا چنان «بارنامه کردن» ها از آن زاید!! (و حتی بروشنی به یاد نمی‌آورم سعادت دیدار ایشان را در هیچیک از مجالس علمی نه چندان پرشماری که این مُتزوئی را بدانها بار بوده است، یافته باشم) و ثانیاً، چنان نیست که همه جا و در همه چیز نیز با ایشان هم‌رای و همدستان باشم؛ بلکه:

در نوشتار پزوهشیانه آقای حکیم، به تناسب گوناگونی و دامنه‌وری مباحث، نکات باریک و درنگ‌انگیز و نیز فقره‌هائی گفت‌وگوخیز که شایان تدقیق و تحقیق و فحص و تنقیب و تفتیش بیشتر باشد هم البته به چشم می‌خورد؛ چنان که نویسنده محترم، خود، اینجا و آنجا بتصریح گفته‌اند که در این باره و در آن باب، جای بررسی و مُدافه افزون تر هست.

راقم این سطرها نیز در پاره ای از این موارد تأمل خواه با فاضل یادشده، اختلاف نظر یا أحياناً اختلاف سلیقه دارد که البته نایبوسیده نیست.

نمونه وار، گفتمی است:

آقای حکیم در بحث از راوی شهیر و مُحدِّث پُرکار سده چهارم هجری، ابوالفضل محمّد بن عبدالله بن مطلب شیبانی (۲۹۷ - ۳۸۷ هـ) و نسبت «تخلیط» که به وی داده شده است، و آنگاه، نقش او در روایت صحیفه شریفه، از جمله بصراحت نوشته‌اند:

۶. مثنوی معنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، آخرین تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، ترجمه و تحقیق: حسن لاهوتی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۳ هـ. ش، ۳ / ۱۰۲۵: ۵، ب: ۱۹۰۸ و ۱۹۰۹. ۷. همان، ۳ / ۱۰۲۴: ۵، ۵، ب: ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹.

چنانکه بعضی گذشتگان نیز تصریح فرموده‌اند،^{۱۳} مقصود از «اختلاط» در این عبارت، «اختلالِ عقل» است.

در برخی از کتابهایِ درایه هم تصریح شده است که نسبتِ راوی به «اختلاط»، گاه به واسطهٔ جُنون یا حُمق یا ضَعْفِ عقل است، و گاه به واسطهٔ فسق و انحرافِ عقیدتی - مثل گرویدن شماری از راویانِ امامی به مذاهب و مناهجِ باطلی چون مَسَلکِ واقفه و مَسَلکِ فَطْحَیْهِ و..^{۱۴}

این معنایِ اخیرِ الذِّکرِ عقیدتی و نظری و علمی «تخلیط» و «خلط» و «اختلاط»، در لسانِ رجالیان و حدیث‌پژوهان شایع تر است و از همین روی نیز هست که در بسیاری از عباراتِ مشایخ ما، ذکرِ «تخلیط» و «خلط» و «اختلاط» با انحرافاتِ چون «عُلُو» و مانند آن همدوش می‌گردد.

در فهرستِ شیخِ نجاشی - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الشَّرِیفِ - می‌خوانیم:
«علی بن صالح بن محمد بن یزاد بن علی بن جعفر الواسطی العجلی الرِّفَّاء، أبو الحسن. سَمِعَ فَأَكْثَرْتُمْ خَلَطَ فِي مَذْهَبِهِ...»^{۱۵}

شیخ کَشِّی - رَفَعَ اللهُ قَدْرَهُ - آورده است:

«و سأل عن ابن مسعود و حَدِیْقَةَ؟»

فقال [الفضلُ بنُ شاذان]: لم یکن حَدِیْقَةَ مِثْلَ ابنِ مَسْعُودٍ، لِأَنَّ حَدِیْقَةَ کَانَ رُكْنًا، وَ ابْنُ مَسْعُودٍ خَلَطَ وَ وَآلِی الْقَوْمِ وَ مَالَ مَعَهُمْ وَ قَالَ بِهِمْ.^{۱۶}

در فهرستِ شیخِ الطائفةِ أبو جعفرِ محمد بنِ حَسَنِ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ ق) - قَدَسَ اللهُ سِرَّهُ الْقُدُوسِ -، می‌خوانیم:

«علی بن أحمد الكوفي، يُكْتَبُ أَبُو الْقَاسِمِ، كَانَ إِمَامِيًّا مُسْتَقِيمَ الطَّرِيقَةِ، وَ صَنَّفَ كُتُبًا كَثِيرَةً سَدِيدَةً، مِنْهَا: كِتَابُ الْأَوْصِيَاءِ، وَ كِتَابُ فِي الْفِقْهِ عَلَي تَرْتِيبِ كِتَابِ الْمُزْتَي، ثُمَّ خَلَطَ وَ أَظْهَرَ مَذْهَبَ الْمُخْتَلِطِ، وَ صَنَّفَ كُتُبًا فِي الْعُلُوِّ وَ التَّخْلِيطِ، وَ لَهُ مَقَالَةٌ تُنْسَبُ إِلَيْهِ»^{۱۷}.

توجه بدین عباراتِ شیخِ الطائفةِ طوسی در کتابِ شریفِ عُدَّةِ الْأَصُولِ نیز، در بابِ مانحنُ فیهِ بسیار روشن‌نگر و راهگشا تواند بود:
«وَأَمَّا مَا تَرَوِيهِ الْعُلَاةُ، وَ الْمُتَهْتَمُونَ، وَ الْمُضْغَفُونَ وَغَيْرُهُمْ هَؤُلَاءِ»



به کار می‌رود و جوانبی از عیارسنجی و ارزیابی‌های رجال حدیث با آن بیان می‌شود، بحث و فحص‌های درازدامن کرده‌اند؛^{۱۸} و این، ما را از خوض در تفصیلاتِ سخن در این باب، عِجَالَةً مُعَافِ می‌دارد.

یک معنایِ «خلط» و «اختلاط»، همان شوریدگیِ هوش و خَبَطِ دِماغِ است.

شیخِ بزرگوار کَشِّی - بَرَدَ اللهُ مُضْجَعَهُ - آورده است:

«نصر بن الصباح، قال: حَدَّثَنَا أَبُو يَعْقُوبَ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ الْبَصْرِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ:

خَرَجَ جَابِرٌ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَلَى رَأْسِهِ قَوْصِرَةٌ رَاكِبًا فَصَبَّهَ حَتَّى مَرَّ عَلَى سِكَكِ الْكُوفَةِ، فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ: جُنَّ جَابِرٌ، جُنَّ جَابِرٌ!

فَلَبِثْنَا بَعْدَ ذَلِكَ أَيَّامًا، فَإِذَا كِتَابُ هِشَامٍ قَدْ جَاءَ بِحَمَلِهِ إِلَيْهِ

قال: فسأل عنه الأمير، فشهدوا عنده أنه قد اختلط، وكتب بذلك إلى هشام، فلم يتعرض له، ثم رجع إلى ما كان من حاله الأول»^{۱۹}.

تعلیق: المعلم الثالث میرداماد الاسترآبادی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، ط: ۱، قم: مؤسسه آل‌النبی - علیهم السلام -، ۱۴۰۴ هـ ق، ۲ / ۴۴۳، ش ۳۴۴.

۱۳. نگر: الوسائل الرجائیة، أبو المعالی محمد بن محمد ابراهیم الکلباسی، تحقیق: محمدحسین الذریزینی و...، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ ق، ۱۳۸۰ / ۳، ش ۳۹۳.

۱۴. نگر: الزیاعیة فی علم الذریة، الشَّهِید الثانی زین الدین بن علی بن أحمد الجبعی العیالی (۹۱۱-۹۶۵ هـ)، إشراف: الدكتور السید محمود المرعشی، إخراج و تعلیق و تحقیق: عبدالحسین محمد علی بقال، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ط: ۱۴۰۸ هـ ق، ص ۲۱۰.

۱۵. فهرست أسماء مُضْئِفِي الشَّيْخَةِ الْمُشْتَهَرِ بِرِجَالِ النُّجَاشِيِّ، ط. شُتَيْبِرِي زَنْجَانِي، ص ۲۷۰، ش ۷۰۷.

۱۶. اختیار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، تصحيح و تعلیق: میرداماد الاسترآبادی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، ط: ۱، ۱۷۸ / ۱، ش ۷۸.

۱۷. الفهرست، شیخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق: مؤسسه نشر الفقاهة - المحقق: جواد القیومی -، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، ط: ۱، ۱۴۱۷ هـ ق، ص ۱۵۵ و ۱۵۶، ش ۳۸۹.

۱۱. نمونه را، نگر: الوسائل الرجائیة، أبو المعالی محمد بن محمد ابراهیم الکلباسی (۱۲۴۷ - ۱۳۱۵ ق)، تحقیق: محمدحسین الذریزینی، المُسَاعِدُونَ: عباس تبریزیان - و - عبد الحلیم الحلی - و - عبدالعزیز الکریمی، مُقَابَلَةُ النُّص: محمود سیاسی - و - مصطفی أوجی - و - محمد أشعری، قم: دار الحدیث للطباعة و النشر (مؤسسه دارالحدیث الثَّقَافِیَّة)، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ ق / ۱۳۸۰ هـ ش، ۳ / ۳۸۶ - ۳۹۷، و: قاموس الرجال، الشَّیخ محمدتقی التُّسْتُرْی، ط: ۲، تحقیق و نشر: مؤسسه النُّشْرُ الْإِسْلَامِی (الثَّابِعَةُ لِجَمَاعَةِ الْمَدْرِیسِیْنَ بِقَمِّ الْمُشْرِفَةِ)، شَوْل ۱۴۲۵ هـ ق، ۱۲ / ۴۷۵ - ۴۸۰. ۱۲. اختیار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، شیخ الطائفة أبو جعفر الطوسی، تصحيح و

شیخ بزرگوار کَشَى - قُدَس سِرُّه - آورده است:

«علی بن محمد القتیبی، قال: قال أبو محمد الفضل بن شاذان سأل أبا - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ -، مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي عُمَيْرٍ، فقال له: إِنَّكَ قَدْ لَقِيتَ مَشَايِخَ الْعَامَّةِ، فَكَيْفَ لَمْ تَسْمَعْ مِنْهُمْ؟ فقال: قَدْ سَمِعْتُ مِنْهُمْ، غَيْرَ أَنِّي رَأَيْتُ كَثِيرًا مِنْ أَصْحَابِنَا قَدْ سَمِعُوا عِلْمَ الْعَامَّةِ وَعِلْمَ الْخَاصَّةِ، فَاخْتَلَطَ عَلَيْهِمْ حَتَّى كَانُوا يَرَوُونَ حَدِيثَ الْعَامَّةِ عَنِ الْخَاصَّةِ وَحَدِيثَ الْخَاصَّةِ عَنِ الْعَامَّةِ، فَكَرِهْتُ أَنْ يَخْتَلَطَ عَلَيَّ، فَتَرَكْتُ ذَلِكَ وَأَقْبَلْتُ عَلَيَّ هَذَا»^{۲۳}.

حدیث گزارد کوشا و گزارنده خدوم مواریت مأثور، علامه آخوند ملاً محمد تقی مجلسی (مجلسی اول / ۱۰۰۳ - ۱۰۷۰ هـ) - قُدَس اللهُ سِرُّه الشریف -، در گزارش رجال کتاب کرامت کتابت من لا یحضره الفقیه، در معرفی «عمر بن عبد العزیز بصری» مرقوم فرموده است:

«مُخَلِّطٌ، أَى يُدْخِلُ أَخْبَارَ الْعُلَاةِ أَوِ الْعَامَّةِ فِي كِتَابِهِ؛ لَهُ كِتَابٌ...»^{۲۴}.

باری، با توجه به مجموع سخنان شیخ نجاشی - رضوان الله علیه - و دیگر رجالیان و بررسندگان مرویات و منقولات ابوالفضل شیبانی،^{۲۵} شاید جای شبیه و تردید نباشد که «تخلیط» منسوب به مُشَايِخِ إِلَيْهِ، چیزی از دست لغزش عقیدتی، یا بی‌امانتی در نقل مواریت حدیثی، یا هردو، باشد،^{۲۶} نه - مثلاً - پربشانی حواس و تحبط دماغ و تحرف و تباهی

۲۲. اختیار معرفة الرجال المعروف بـ رجال الكشي، تصحيح و تعليق: ميرداماد الإسترآبادي، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، ط: ۲، ۱ / ۸۵۵، ش ۱۱۰۵.
۲۳. روضة المتقين في شرح [كتاب] أمن لا يحضره الفقيه، المولى محمد تقی المجلسی، تنقحه و علق عليه و أشرف على طبعه: السيد حسين الموسوي الكرماني - و - الشيخ علي پناه الإستهادي، قم: بنياد فرهنگ اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور، ۱۳۹۹ هـ، ۱۴ / ۴۰۶.
۲۴. نمونه وار، توجه خواننده ارجمند را جلب می‌کنم به:

گزارش ابن غضائري بغدادی، از نقاد عالی مرتبه حدیث: که فرموده است:
« مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُطَّلِبِ، الشَّيْبَانِيُّ، أَبُو الْمُفَضَّلِ .

وَضَاعٌ، كَثِيرُ الْمَنَاطِرِ .

رَأَيْتُ كُتُبَهُ، وَفِيهَا الْأَسَانِيدُ مِنْ ذَوِي الْمُتُونِ، وَالْمُتُونُ مِنْ ذَوِي الْأَسَانِيدِ .

وَأَزَى تَوْلِكَ مَا يَنْفَرُ بِهِ» .

(الرجال، ابن الغضائري، تحقيق: السيد محمد رضا الحسيني الجلالی، قم: مؤسسة دار الحديث الشافعية، ط: ۱، ۱۴۲۲ هـ . ق. / ۱۳۸۰ هـ . ش، ص ۹۸ و ۹۹، ۱۴۹).

و همچنین گزارش خطیب بغدادی از عاتقه، نگر:

تاریخ بغداد أو مدينة السلام، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ف- ۴۶۳ هـ)، دراسة و تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۳ / ۸۶ - ۸۸، ش ۱۰۸۲ .

در باب ابن شیبانی و مرویاتش، نیز نگر:

معرفة الحديث و تاريخ نشره و تدوينه و ثقافته عند الشيعة الإمامية، محمد الباقر البهبودي، ط: ۱ [ط: ۲]، بيروت: دارالهادی للطباعة و النشر، ۱۴۲۷ هـ، ص ۳۰۱ - ۳۰۴، ش ۱۲۱؛ و: الضعفاء

من رجال الحديث، حسين الساعدي، ط: ۱، قم: دار الحديث للطباعة و النشر، ۱۴۲۶ هـ / ۱۳۸۴ هـ، ش ۳ / ۲۰۲ - ۲۰۸، ش ۳۲۰ .

۲۵. گویا اهل فن نیز از قدیم چنین برداشتی داشته اند.

نمونه را، دانشور ذرف نگر جست و جوگر سپاهانی، مرحوم ابوالمعالی کلباسی (۱۲۴۷ - ۱۳۱۵ ق) - قُدَس اللهُ سِرُّه الشریف -، می‌فرماید: «... فی ترجمه محمد بن عبد الله... "أَنَّ كَانَ فِي أَوَّلِ عَمْرِهِ يُبَيِّنُنَا نَمَّ خَلَطُ» .

و الظاهر منه: كون الغرض من التخلیط شوء المذهب .

إلا أن يقال: إنه لا بأس بكون الغرض أنه كان في أول عمره معتز الحديث، ثم خلط بالجمع بين الحديث و السمين، أو كان معتمد الإسناد، ثم ظهر منه الكذب و الوضع في بعض إسناداته [في المطبوع: أسناده]، فجمع بين الصدق في بعض الإسنادات و الكذب في بعض... .

(السؤال الرجائي، ابوالمعالی محمد بن محمد إبراهيم الكلباسی، تحقيق: محمد حسين الذرآبتي و... / ۳۹۴ و ۳۹۵).

فما يختصُّ العُلَاةُ بروايته، فإن كانوا ممن عَرَفَ لَهُمْ حَالُ اسْتِقَامَةٍ وَحَالُ غُلُوٍّ، عُمِلَ بِمَا رَوَاهُ فِي حَالِ اسْتِقَامَةٍ وَتُرِكَ مَا رَوَاهُ فِي حَالِ خَطَاةٍ هُمْ [نسخه بدل: «تخلیطهم»]، و لأجل ذلك عَمِلَتِ الطَّائِفَةُ بِمَا رَوَاهُ أَبُو الْخَطَّابِ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي زَيْنَبٍ فِي حَالِ اسْتِقَامَتِهِ وَتَرَكَوْا مَا رَوَاهُ فِي حَالِ تَخْلِيَطِهِ، وَكَذَلِكَ الْقَوْلُ فِي أَحْمَدَ بْنِ هِلَالِ الْعَبْرَتَائِي، وَابْنِ أَبِي عَدَاقِرٍ وَغَيْرِهِمْ هَذَا

فَأَمَّا مَا يَرَوِيهِ فِي حَالِ تَخْلِيَطِهِمْ فَلَا يَجُوزُ الْعَمَلُ بِهِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ

وَ كَذَلِكَ الْقَوْلُ فِيمَا تَرَوِيهِ الْمُتَهَمُونَ وَ الْمُضَعَّفُونَ»^{۲۸}.

هم شيخ الطائفة ي طوسی - قُدَس اللهُ سِرُّه القُدوسی - در فهرست خویش می‌نویسد:

«محمد بن الحسن بن جمهور العمري البصري»

له كتب جماعة، منها كتاب الملاجم، و كتاب الواحدة، و كتاب صاحب الزمان - عَلَيْهِ السَّلَام -، و له الرسالة الذهبية عن الرضا - عَلَيْهِ السَّلَام -، و له كتاب وقت خروج القائم - عَلَيْهِ السَّلَام -

أَخْبَرَنَا بِرَوَايَاتِهِ وَ كَتَبَهُ كُلُّهَا - إِلَّا مَا كَانَ فِيهَا مِنْ غُلُوٍّ أَوْ تَخْلِيَطٍ - جَمَاعَةٌ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ بَابُوِيهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ، عَنْهُ»^{۲۹}.

گاه «تخلیط» و «اختلاط»، از نوعی در آمیختگی گونه‌های حدیث و میراث‌های حدیثی مختلف و خلط مأثورات حکایت می‌کند.

در مثنوی المقال می‌خوانیم:

«وَأَمَّا قَوْلُهُمْ: مُخَلِّطٌ، وَ مَخْلِطٌ،.... الظَّاهِرُ أَنَّ الْمَرَادَ بِأَمْثَالِ هَذَيْنِ اللَّفْظَيْنِ مَنْ لَا يُبَالِي عَمَّنْ يَرَوِي وَ مِمَّنْ يَأْخُذُ، يَجْمَعُ بَيْنَ الْعَبَثِ وَ السَّمِينِ، وَ الْعَاطِلِ وَ النَّمِينِ»^{۳۰}.

در فهرست شیخ نجاشی - رضوان الله تعالى علیه - می‌خوانیم:

«محمد بن جعفر بن أحمد بن بطة المؤدب، أبو جعفر القمي، كان كبير المنزلة بقم، كثير الأدب و الفضل و العليم (العلم و الفضل)، يتساهل في الحديث، و يعلق الأسانيد بالإجازات، و في فهرست ما رواه غلط كثير

وَ قَالَ ابْنُ الْوَلِيدِ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ بَطَّةٍ ضَعِيفًا مُخَلِّطًا فِيمَا يُسْنِدُهُ...»^{۳۱}.

۱۸. العدة في أصول الفقه، شيخ الطائفة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق: محمد رضا الأنصاري القمي، ط: ۱، ۱۴۱۷ هـ ق / ۱۳۷۶ هـ ش ۱ / ۱۵۱.

۱۹. الفهرست، شيخ الطائفة الطوسي، ط: نشر الفقاهة، ص ۲۲۳، ش ۶۲۶.

۲۰. مثنوی المقال في أحوال الرجال، أبو علي الحائري (محمد بن إسماعيل المازندراني / ف- ۱۲۱۶ هـ)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت - عليهم السلام - لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۶ هـ ق. / ۱۳۷۴ هـ ش، ۱ / ۱۲۰.

۳۱. فهرست أسماء فضيلى الشيعة المشتهرة بـ رجال النجاشي، ط: شيبيري زنجاني، ص ۳۷۲ و ۳۷۳، ش ۱۰۹۳.

عند الله تبارک و تعالی.

الغرض، به نظر نمی‌رسد آنچه «اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه» خوانده‌اند، به «تخلیط» شیبانی مزبور، ربط مؤجّهی داشته باشد؛ یا دُرُست تر بگویم: نشانی از چنین پیوندی عِجَالَةً ملحوظ نیست.

سخن دراز شد، لیک بیجا نیست - و مایه تقویتِ اوقاتِ عزیز خوانندگان این سطرها نخواهد بود - اگر در باب همین مقوله «اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه»، بیفزائیم:

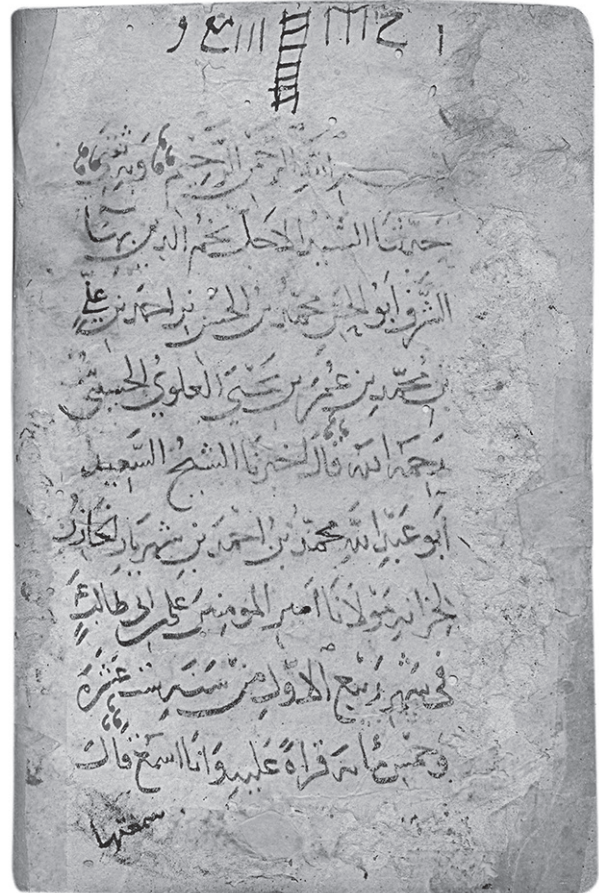
احتمال تأثیرِ منع نقل حدیث تا زمانِ عمر بن عبد العزیز، بر «اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه» هم، که بعضی معاصران مجال طرح داده‌اند - و در نوشتار آقای حکیم، موردِ اشارت و نقد واقع گردیده است -، نه تنها از جهتِ عدم تلائم تاریخی پیدائی «اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه» با زمان آن منع رسمی خلافتی - که خود آقای حکیم بدان تصریح کرده‌اند (ص ۱۹) -، جای درنگ و تردید است - و به بیان روشنتر: علی الظاهر، پیدائی «اختلاف در روایات و متن صحیفه سجّادیه»، به پس از این دوران راجع باشد -، ای بسا که از بُن، - به اصطلاح - «سالیبه به انتفاء موضوع» باشد؛ چه، منع نقل حدیث تا زمانِ عمر بن عبد العزیز، علی المشهور، ناظر به «أحادیث نبوی» بوده است؛ و لابد در میان اهل اصطلاح کسی نیست که از آن بازداری و سیاستِ حکومتی کدائی، ممنوعیتِ هرگونه نوشتار و کتابتِ عربی را تا زمانِ عمر بن عبد العزیز تخیل کرده باشد! و خلاصه، چنین نمی‌نماید که منع نقل حدیث نبوی، متنی چون صحیفه سجّادیه (ع) را نیز در بر گرفته باشد و نیایشهای ائمه اهل بیت (علیهم السلام) را، در آن دوران، مصداق «حدیث نبوی» می‌شمرده باشند!

در مانند این ابواب جای گفت و گویی بیش از اینهاست؛ و نکات قابل بحث دیگر نیز هست؛ لیک بهتر آن است که دامن سخن را فراهم بیاوریم و از فزایش تشعب مقال بپرهیزیم.

کامه راقم جز این نبود که نشر نسخه برگردان الصّحیفه السّجّادیه الکامله را بهانه‌ای بسازد تا دیگر بار به نوک قلم بر آستان باعظمت تراث موثوق اهل بیت عصمت و طهارت (صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین) بوسه‌ای بزند و ناشران و اهتمامگران این کوشش پرکشش فرهنگی دینی را فرخباد و دست مریزادی گفته باشد. جزاهم الله خیر الجزاء!

و الحمد لله رب العالمین؛ و الصّلاة و السّلام علی خیر خلقه، سیدنا محمّد، و علی اهل بیته الطّیّبین الطّاهرین.

اصفهان / آغاز خزان ۱۳۹۴ هـ ش



خزرد و کاستی گرفتن یاد و شوریدگی هوش.

این همان مسئله مشهور «خلط» و «تخلیط» پس از «استقامت» اصطلاحی عقیدتی یا منهجی است، و به عقیده راوی، یا به منهج و ممشای او در روایتگری، راجع است.

وانگهی، بر فرض قبول چنان استنباطِ غریبی از «تخلیط» محدث یادشده و حمل آن بر «پراکندگی حواس و خلط بین عبارات»، اینکه پریشانی حواس و شوریده هوشی مفروض در شیبانی، به دگرسانیهای عمده و کاهش و فزایش چشمگیر در نسخه‌های صحیفه‌های شریفه انجامیده باشد، باز احتمالی است بسیار مستبعد. چه، بسیار بسیار مستبعد است که در آن دوران، متونی چون صحیفه سجّادیه - ع - را از حفظ و به طور شفاهی روایت می‌کرده باشند.

مبنای روایت چنین مرویات، آنسان که از شواهد فراوان مستفاد می‌شود، نسخه‌های مکتوب و حتی مکتوبات مشخص و نسخ معین مجاز - و به اصطلاح عرفی امروزین، متنهای «استاندارد» - بوده است، و حافظه عمر و زید را در آن، چنان مدخلیتی نبوده تا مثلاً شوریدگی دماغ و اختلال حافظه و پریشانی حواس مفروض کسی چون اَبوالمفضل شیبانی به «اختلاف در روایات و متن [نسخ] صحیفه سجّادیه» و پیدائی روایتهای ناهمساز از کتاب واحد بینجامد؛ و العلم